

رده‌بندی پژوهش‌های تکاملی درباره ادبیات و معرفی رویکردی تکاملی - شناختی به آن

غزاله عزیزی*

هادی صمدی**

چکیده

در دهه‌های اخیر علوم زیستی در قالب دو جریان به جهان روایت‌ها و ادبیات پای نهاده‌اند: رویکرد تکاملی به ادبیات و رویکرد شناختی. مقاله‌ی حاضر، با ذکر اشاره‌هایی به رویکرد دوم، عمدتاً به رویکرد نخست اختصاص دارد. نظریه‌های طرح شده در ادبیات تکاملی عمدتاً گرایش انسان به ادبیات را با در نظر گرفتن فرآیند تکامل انسان، سازگاری در نظر می‌گیرند؛ سازگاری‌هایی در سطوح مختلف فردی، گروهی و فرهنگی که در مقاله‌ی حاضر، ابتدا به نقد و بررسی این نظریه‌ها می‌پردازیم. نظریه‌ی ذهن گسترش‌یافته رابطه‌ی میان ذهن، بدن، جهان پیرامون را وثیق می‌داند. دعوی دیگر مقاله آن است که نظریه‌ی ذهن امتداد یافته قابلیت ویژه‌ای برای تبیین ادبیات دارد. همچنین به عنوان دعوی آخر مقاله سراغ زیست‌شناسی تکا-تکو می‌رود و از قابلیت‌های تبیینی آن برای تبیین نقش ادبیات در زندگی و تکامل انسان بهره می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات، تکامل، رویکرد شناختی، سازگاری، ذهن گسترش‌یافته، زیست-شناسی تکا-تکو.

* دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، azizighazaleh1@gmail.com
** استادیار گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، samadiha@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۰

۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر رویکردهای طبیعت‌گرایانه به‌طور عام، و رویکرد تکاملی به‌طور خاص، بخش‌های مختلف مطالعات علوم انسانی را در بر گرفته‌اند و به ویژه در متون فلسفه-زیست‌شناسی و فلسفه‌ی علوم شناختی پرداختن به علوم انسانی رایج شده است. نه تنها روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد بلکه علوم سیاسی، و در سالیان اخیر ادبیات نیز از منظر تکاملی بررسی شده‌اند. بررسی‌هایی از این دست تا جایی پیش رفته‌اند که امروزه شاخه-های روان‌شناسی تکاملی، زیبایی‌شناسی تکاملی و اقتصاد تکاملی بخش بزرگی از حوزه-های روان‌شناسی، هنر و اقتصاد را شکل می‌دهند. پرسشی که در مقاله‌ی پیش رو به آن می‌پردازیم آن است که نظریه‌ی تکامل چه رابطه‌ای می‌تواند با ادبیات داشته باشد؟ بدین منظور ابتدا با نگاهی کلی به معرفی تمایز میان رویکرد تکاملی و رویکرد شناختی به حیطه‌ی ادبیات خواهیم پرداخت که اولاً چندان مورد توجه قرار نگرفته است و ثانیاً نشان خواهیم داد چنین تمایزی به ما کمک می‌کند تا به‌گونه‌ای دقیق‌تر به تبیین و نقد رابطه‌ی میان ادبیات و تکامل بپردازیم.

زیست‌شناسان تکاملی این دعوی را دارند که می‌توانند تمامی ویژگی‌های جهانشمول انسان را توضیح دهند. اما در این میان، ویژگی‌هایی وجود دارند که همواره این دعوی زیست‌شناسان تکاملی را به چالش کشیده‌اند؛ ادبیات در زمره‌ی آن‌هاست. (در متن حاضر منظور از ادبیات تنها دو وجه روایت‌گری و مکتوب کردن روایت‌ها در قالب ادبیات است و تنها به نحوی حاشیه‌ای به ژانرهای ادبی اشاره خواهد شد). ادبیات چه برای نگارنده و چه برای خواننده‌ی آن فعالیت‌ی زمان‌بر است و این از منظر تکاملی فعالیت‌ی هزینه‌بردار در نظر گرفته می‌شود. چرا انسان‌ها به جای پرداختن به فعالیت‌هایی که به بقا و تولیدمثل آنها ربط دارد باید ساعت‌های زیادی را سر در کتابی برند و با غوطه خوردن در جهانی خیالی از جهان واقعی پیرامون خود غافل شوند؟ در حالی که رویکرد تکاملی در پی یافتن فایده‌هایی برای ادبیات است که جبران‌کننده‌ی چنین هزینه‌هایی باشد، در شاخه‌ای از رویکرد شناختی به ادبیات که در این مقاله معرفی خواهد شد، تأکید بر کم‌رنگ کردن مرز میان ذهن و بدن از یک سو و بدن و محیط زیست از سوی دیگر است.

تا به حال هیچ مقاله‌ای به معرفی یک رده‌بندی برای مطالعه‌ی رویکردهای تکاملی به ادبیات اختصاص نداشته است. اما این کار در مورد مطالعات تکاملی دین توسط ریچارد سوسیسی (Richard Sosis) و همچنین در رویکرد کلی به هنر توسط موهان متهن (Mohan)

(Matthen) انجام شده است. بنابراین ابتدا تلاش خواهد شد تا با الگوگیری از کارهای مشابه در فلسفه دین و زیباشناسی تکاملی رده‌بندی مشابهی برای ادبیات تکاملی معرفی شود. به علاوه به نظر نویسندگان جای دسته‌ی جدیدی از مطالعات تکاملی در حوزه‌ی ادبیات خالی است که به طور مثال می‌توانند از مطالعات شناختی وام گیرند. تا کنون در عمده مطالعات تکاملی سنتی، مباحث شناختی چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند و شاید یکی از علل اصلی اختلاف نظرها میان طرفداران رویکردهای تکاملی و شناختی این باشد که دو طرف به یافته‌های یکدیگر توجه چندانی نشان نداده‌اند. ارنست مایر (Ernst Mayer) میان دو دسته علل دور (Ultimate Causation) و علل نزدیک (Proximate Causation) در تبیین پدیده‌های زیستی تمایز قائل می‌شود. به عقیده‌ی وی در تبیین‌های نزدیک به‌نحو هم‌زمانی (Synchronic) به علل به وجود آمدن یک خصیصه یا رفتار می‌پردازیم در حالی که در بیان علل دور، علل به‌وجود آمدن یک پدیده در بازه‌های زمانی تکاملی مورد توجه قرار می‌گیرند (مایر، ۱۳۸۸). بنا بر این به نظر می‌رسد رویکردهای شناختی (که به علل نزدیک می‌پردازند) و رویکردهای تکاملی (که به علل دور می‌پردازند) باید مکمل یکدیگر باشند و نه معارض یکدیگر. با این استدلال عمده اختلافاتی که در زمینه‌ی مطالعات ادبی میان طرفداران دو مکتب تکاملی و شناختی وجود دارند، دعوایی صنفی است تا معرفت‌شناختی. به‌ویژه آن‌که در سالیان اخیر در تبیین بسیاری از پدیده‌های روان‌شناختی رویکردهای تکاملی و شناختی به کمک هم آمده‌اند و متخصصان این حوزه، روان‌شناسی تکاملی و شناختی را در تعارض با یکدیگر نمی‌بینند. در انتهای این مقاله تلاش داشته‌ایم رویکردی تکاملی را به ادبیات معرفی کنیم که از داده‌های شناختی وام گرفته شده باشد.

۲. رویکرد شناختی در برابر رویکرد تکاملی به ادبیات

نگاه علمی به ادبیات با در نظر گرفتن علوم زیستی به دو شاخه‌ی کلی تقسیم می‌شود: نگاهی از منظر علوم شناختی و نگاهی دیگر از منظر زیست‌شناسی تکاملی. رویکرد شناختی از حدود سال‌های ۱۹۹۰ آغاز شد و از آن زمان تاکنون پیشرفت‌های بسیاری داشته است. در حالی که تکامل‌گرایان و دانشمندان علوم شناختی در اغلب حوزه‌ها توافق نظر دارند و آراء خود را مکمل آراء یکدیگر می‌دانند، این دو نحله هنوز درباره‌ی ادبیات به توافق نظری نرسیده‌اند و حتی می‌توان گفت اختلاف نظرها اساسی است. به‌طور کلی انتقاد تکامل‌گرایان به نگاه شناختی به ادبیات جزئی‌نگر دانستن ایشان است. انتقاد شناخت‌گرایان

به متفکران تکاملی جدی تر است: این که اساساً نگاه تکاملی چه سخنی در رابطه با ادبیات می تواند داشته باشد؟ مقاله‌ی حاضر به طور عمده به رویکرد تکاملی نظر دارد و پس از آن با بهره گیری از برخی رویکردهای نوین علوم شناختی به معرفی رویکردی شناختی- تکاملی خواهد پرداخت.

مطابق رویکرد رایج در نگاه تکاملی برای بررسی سودمندی هر خصیصه، از جمله هر رفتار یا هرگرایش رفتاری، باید برآیند هزینه‌ها و فایده‌های آن خصیصه را محاسبه کنیم. اگر فایده‌ها از هزینه‌ها افزون باشد چنین خصیصه‌ای را سودمند ارزیابی می‌کنیم. در تحلیل بیشتر خصیصه‌های موجودات زنده، فایده‌ها بر هزینه‌ها فزونی دارند، زیرا اگر نداشتند خصیصه گرایش به حذف شدن داشت. می‌پذیریم که برای تولید و نگهداری عضوی مانند چشم انرژی فراوانی صرف می‌شود اما در مقابل، فایده‌هایی که بینایی به همراه دارد چنان زیاد است که همگان بینایی را به عنوان یک "سازگاری" تعریف می‌کنند. از سوی دیگر مواردی نیز وجود دارند که هزینه‌ها بر فایده‌ها برتری می‌یابند. چنین مواردی چه توجیهی دارند؟ زیست‌شناسان گاه با توسل به انتخاب جنسی و گاه با توسل به انتخاب گروه درصدد توجیه باقی ماندن این خصیصه‌ها برمی‌آیند. مثال معروف برای انتخاب جنسی، که مورد توجه خود داروین نیز بوده است، دم طاووس نر است. تولید چنین پر و بال رنگینی برای طاووس نر هزینه‌های بسیاری دارد. دو هزینه‌ی اصلی عبارتند از نیاز به مواد غذایی بیشتر برای تأمین انرژی و ریزمغذی‌های کمیابی که برای رنگ درخشان پرها لازم است و دیگری چشمگیر بودن چتر زیبا برای شکارچیانی مانند ببرها. اما به‌رغم چنین هزینه‌هایی که این چتر زیبا برای بقاء طاووس نر دارد، فایده‌هایی نیز برای ژن‌های او داشته است. طاووس ماده چتر زیبایی جنس نر را می‌پسندد و به‌همین دلیل دارنده‌ی چتر زیبا، بخت بیشتری برای فرزندآوری و انتقال ژن‌های خود به نسل بعد خواهد داشت. آیا ممکن است خصیصه‌ی گرایش به ادبیات در انسان به پر و بال طاووس نر شبیه باشد؟ در ادامه خواهیم دید فیلسوفانی مانند دنیس داتن (Denis Dutton) چنین نظری دارند.

مورد دومی که مورد توجه داروین نیز بوده است انتخاب گروه است. برای تبیین خصیصه‌هایی که برای فرد هزینه‌های زیادی دارند اما برای بقاء گروه سودمندند می‌توان از انتخاب گروه بهره برد. مورچه‌های کارگر که شبانه‌روز برای تأمین غذای مورد نیاز ملکه و زادگان او تلاش می‌کنند، خود عقیم‌اند. در مثال طاووس نر دیدیم که اگر دم زیبای او بقاء وی را تضمین نمی‌کند لاقل به گسترش ژن‌های وی کمک می‌کند. اما مورچه‌های کارگر

عقیم هستند. اگر هدف تکامل بقای منجر به تولیدمثل است، رفتار ایشان سازگاری نیست. چراکه قادر نیستند ژن‌های خود را به نسل بعد منتقل کنند. داروین برای حل این مسأله انتخاب گروه را مطرح کرد. در این نظریه کلیت کلنی مورچگان به سان یک ابرسازواره در نظر گرفته می‌شود و بنابراین بقاء و تولیدمثل کلیت گروه همزی است که اهمیت دارد و نه تک‌تک سازواره‌ها. با نگاهی امروزی، مورچه‌ی کارگر با کمک به گروه به‌نحوی غیر مستقیم ژن‌های خود را که در بدن ملکه نیز حضور دارند می‌پراکند. آیا گرایش به ادبیات از این سنخ است؟ یعنی ادبیات خصیصه‌ای است که اگر برای فرد هزینه دارد لاقلاً فایده‌هایی برای گروه داشته باشد؟

اما خصیصه‌هایی نیز وجود دارند که با هیچ کدام از سه روش یاد شده توجیه‌پذیر نیستند. برای مثال وجود نقطه‌ی کور در چشم نمونه‌ای از آن‌هاست. چنین خصیصه‌هایی در واقع محصولات فرعی بدون کارکرد هستند.

بنابراین به‌طور خلاصه در توضیح خصیصه‌ها با چهارگانه‌ای روبرو هستیم که همین چهارگانه را می‌توان درباره ادبیات و روایت‌گری (که لزوماً یکی نیستند) به کار بست. پژوهشگرانی که به تبیین زیستی ادبیات می‌پردازند ظاهراً باید یک یا چند مسیر از چهار مسیر زیر اختیار کرده و به نفع آن دلیل‌آوری کنند:

تبیین‌هایی ارائه دهند که روایت‌گری و ادبیات را به‌مثابه سازگاری در سطح فرد در نظر می‌گیرند؛

تبیین‌هایی در سطح گروه ارائه دهند که نقش ادبیات را در کمک به بقای گروه در نظر می‌گیرند؛

تبیین‌های برای کارآمدی ادبیات در انتخاب جنسی ارائه دهند که مطابق آن دلیل ماندگاری روایت‌گری و ادبیات مزیت‌های حاصل از آن در انتخاب جنسی باشد.

و بالأخره در صورت عدم رضایت از تبیین‌های سه‌گانه‌ی بالا، از قرار باید به اجبار بپذیریم که ادبیات محصولی فرعی و بدون کارکرد است. (که در این حالت هنوز تبیین‌های تکامل فرهنگی را پیش رو خواهیم داشت).

جا دارد پیش از آن که به شرح تبیین‌های چهارگانه‌ی فوق بپردازیم، به دو تمایز توجه کنیم. تمایز نخست میان ادبیات شفاهی است، که در همه‌ی جوامع دیده می‌شود، و ادبیات فاخر و مکتوب که تنها پس از پیدایی خط شکل گرفت. مورد نخست یک جهانشمول فرهنگی است که در همه‌ی فرهنگ‌ها مشاهده می‌شود. اما ادبیات فاخر که شیوع کمتری

دارد و در اقوام ساده‌تر دیده نمی‌شود تنها در جوامعی وجود دارد که توانایی خواندن و نوشتن دارند.

تمایز دوم میان ادبیات و انواع دیگر روایت‌گری از جمله شرح وقایع دادن است. برایان بوید (Brian Boyd) معتقد است که هر نوع روایت‌گری ساده را نباید ادبیات در نظر گرفت (Boyd, 2018: 136). اما تفاوت آن‌چه متن ادبی می‌نامیم با هر شکل دیگری از شرح وقایع چیست؟ حالتی را در نظر بگیرید که مردانی که از شکار بازگشته‌اند شبانه در گرد آتش از آنچه طی شکار رخ داده است روایت‌گری می‌کنند. این شکلی ساده از شرح وقایع است. اما ممکن است همین شرح واقعه چنان محیر العقول باشد که روزها و هفته‌ها تکرار شود و راوی خوش صحبت با شرح واقعه، که به تدریج شاخ و برگ‌هایی فراتر از آنچه رخ داده به خود گرفته است، اسباب سرگرمی جمع را فراهم آورد. وقتی این داستان در نسل‌های بعدی نیز تکرار می‌شود به متنی در ادبیات شفاهی بدل گشته است. بنابراین مرز میان ادبیات و وقایع‌نگاری چندان روشن نیست. این سخن در مورد ادبیات مکتوب و سایر شرح‌نگاری وقایع نیز کمابیش صادق است. نوشته‌های فلسفی افلاطون را نمونه‌هایی اعلا از متون ادبی نیز به شمار می‌آورند و سفرنامه‌ی ناصر خسرو را نیز. هرچند به احتمال زیاد قصد پدیدآوردن‌گان چیز دیگری بوده است.

دید تکاملی در پی آشکار ساختن تداوم‌ها و استمرارهاست (Darwin, 1871: 88). مرزهای چنین قلمرویی بسیار سیال هستند و تنها می‌توان گفت مصداق‌های بارزی مانند نمایشنامه‌های شکسپیر و اشعار سعدی قطعاً در حیطه‌ی ادبیات می‌گنجند و وقایع‌نگاری متعارف در روزنامه‌نگاری خبری خیر. این در حالی است که به‌زعم جاناتان گاتشال (Jonathan Gottchall) آگهی‌های تلویزیونی تا رویاهای روزانه، بازی‌های کودکان و سریال‌های خنده‌دار از روایت‌گری‌های پیشاتاریخی انسان سرچشمه می‌گیرند و این روایت‌ها از هر سنخ که باشند، باورها، رفتارها و اخلاقیات ما را شکل می‌دهند (گاتشال، ۶: ۱۳۹۵). با این توضیح به سراغ تبیین‌های چهارگانه‌ی یاد شده می‌رویم.

۱.۲ روایت‌گری و ادبیات به‌مثابه سازگاری در سطح فرد

نزد متفکران تکامل‌گرا مفهوم فردیت انسان متناظر مفهوم ارگانیسم در زیست‌شناسی است که پیش شرط ضروری رفتارهای هدفمندانه‌ی انسان است. در ساختارهای ادبی نیز این فردیت پیش شرط ضروری معنای ادبی است. داستان‌ها و اشعار از منظر یک فرد بیان می‌-

شوند. نویسندگان ضرورتاً روایت‌ها را از دیدگاه شخصیت‌ها بازگو می‌کنند و تمامی عواطف و تجربیات انسان در خلال ذهنیت یک فرد سازمان‌دهی می‌شود. بازخورد مخاطب نیز در گروه تجربه‌ای فردی از مواجهه با داستان است و تجربه‌ی اشخاص از احساسات و ادراکاتشان در برخورد با روایت‌ها تجربه‌ای شخصی است. به همین دلایل روان‌شناسی فردگرا، مفهوم تکاملی از نوع بشر و تحلیل‌های ادبی همه به‌نوعی به یکدیگر پیوسته‌اند. از فرضیه‌هایی که ادبیات را سازگاری در نظر می‌گیرند می‌توان به این نظریه اشاره کرد که بر اساس آن ادبیات فرد را به الگوهایی برای مواجهه با موقعیت‌های مشابه در جهان واقعی مجهز می‌کند. در بسیاری از موارد، ادبیات ظرفیت تخیلی انسان را برای کسب منطق حاکم بر زندگی روزمره افزایش می‌دهد. به یاری ادبیات می‌توانیم پیوندی منطقی بین گذشته و حال برقرار سازیم. این ظرفیتی است که برای پیش‌بینی آینده نیز نقشی اساسی دارد. بنابراین ادبیات از این منظر سازش‌دهنده به نظر می‌آید (Carrol, 2004: 65).

طبق نظریه‌ای موسوم به "نظریه‌ی ذهن" (Theory of mind) که خود از توانایی‌های سازش‌دهنده‌ی انسان است، ما دیگر افراد را همچون خود واجد ذهن می‌دانیم و رفتارهای آنان را نیت‌مند در نظر می‌گیریم. به نظر می‌رسد روایت‌گری‌های اولیه‌ی انسان‌ها در شکل‌گیری نوع ابتدایی و ساده‌ای از نظریه‌ی ذهن نقش داشته‌اند و نیاکان ما قادر شده‌اند که با پیشرفت این توانایی با دیگر انسان‌های جامعه تعامل داشته باشند. ممکن است امروزه ادبیات به‌واسطه‌ی چنین قدرتی به ما در درک کسانی که شبیه ما نیستند کمک کند و ما را در برابر دیگر انسان‌ها حساس‌تر سازد و در کل ظرفیت‌های ما را برای تفسیر جهان پیرامون افزایش دهد. به عقیده‌ی متفکران تکاملی داستان‌ها قلمروهایی هستند که انسان در آن‌ها مهارت‌های مهم زندگی را، بدون مخاطره‌های ملازم آن، تمرین می‌کند. پیش از این‌که کودک خواندن و نوشتن بیاموزد توانایی‌هایی برای کنش‌گری در جهان و مواجهه با خطرات و چالش‌هایی که در زندگی با آن‌ها روبروست به‌دست می‌آورد. بعدها این مهارت‌ها به‌واسطه‌ی ادبیات گسترش و بهبود می‌یابند. از منظر تکاملی در بدو امر ادبیات، چه تخیلی و چه واقع‌گرا، اهمیت خود را مرهون این مهارت‌های انسان است (Davies, 2016: 140). متون ادبی لزوماً متضمن صدق نیستند. شاید نظریه‌ی صدقی که در ادبیات بتوان از آن سخن گفت نظریه‌ی انسجامی صدق باشد. این به آن معناست که صدق هر گزاره‌ی موجود در روایت، تنها در ارتباط با کلیت داستان مشخص می‌شود و انسجام داستان نیز در گروه ارتباط و حمایت همه‌ی گزاره‌ها با هم و از هم است. ممکن است نویسنده گزاره‌ای را

تعمداً در ناسازگاری با جریان داستان قرار دهد اما اگر چنین حرکتی از روی سهواً انجام شده باشد، یقیناً ضعف داستان‌سرایی نویسنده به‌شمار می‌آید. [1] ساختار جهانی که در ادبیات بازنمایی می‌شود، باید از انسجام درونی برخوردار باشد و هرچه این ساختار به جهان پیرامون ما نزدیک‌تر باشد بیشتر همدلی ما را بر می‌انگیزد. اما این نکته که کلیت یک داستان منسجم چه ارتباطی با واقعیت برقرار می‌کند می‌تواند مورد توجه ادبیات تکاملی باشد. در داستان‌های واقع‌گرایانه همان‌گونه که از نامشان پیداست سازواری داستان در تطابق با جهان پیرامون است و همین باعث می‌شود که حتی برخی از گزاره‌های داستان به‌معنای تطابقی نیز صادق باشند. چنین روایت‌هایی که همانند کتاب‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در نظر گرفته می‌شوند در واقع تمرینی برای زندگی در جهان واقعی‌اند. این مهم‌ترین دلیل کسانی است که ادبیات را سازش‌دهنده می‌پندارند. مهم‌ترین قانون حاکم بر جهان ادبیات این است که شخصیت‌های روایت باورپذیر باشند. این گفته از منظر برخی تکامل‌گرایان به این معنی است که شخصیت‌های روایت‌ها باید با واقعیت تکاملی انسان هماهنگی و همخوانی داشته باشند (Kaufman, 2016: 151) روایت‌ها، عرصه‌ی تخیلات نویسندگان‌اند و هرچند هیچ داستانی را نمی‌توان یافت که کاملاً نمایان‌کننده‌ی زندگی واقعی یک انسان و رویدادهای روزمره‌ی آن باشد، هیچ داستانی را هم نمی‌یابیم که نویسنده در نگارش آن چنان مرزهای خیال را درنوردیده باشد که دیگر تماسی با واقعیت نداشته باشد و هیچ عنصری از جهان واقع در آن مشاهده نشود. حتی اگر محیط و رویدادها نیز کاملاً از واقعیت و جهان پیرامون به دور باشند باز هم احساسات، عواطف و جنبه‌هایی از شخصیت قهرمانان آن، اعم از انسان یا موجودات خیالی، همچنان وامدار چیزی است که در جهان پیرامون و سرشت موجودات زنده، یعنی در جهان واقعی، وجود دارد. پس حتی نویسندگان روایت‌های واقع‌گرایانه، هم ساختار داستان و هم چگونگی روایتگری داستان را تخیل می‌کنند اما جهانی که در داستان‌های تخیلی به تصویر در می‌آید با جهان واقعی تفاوت دارد و در نهایت خلق جهانی که در آن اشخاص و اشیاء با آنچه که در جهان واقعی وجود دارد، بسیار متفاوت باشد نیز لزوماً نتیجه‌ی ساختار متفاوت روایت نیست (Kroon; Voltolini, 2019) و در تمامی این حالات، ادبیات درک ما را از باورها، عواطف و خواسته‌های دیگر انسان‌ها افزایش می‌دهد و به تبع آن همدردی با آنان را موجب می‌شود (Davies, 2016 141).

۲.۲ ادبیات به مثابه سازش‌دهنده در سطح گروه

طیف وسیعی از فرضیه‌ها برای تمایل انسان به ادبیات مطرح‌اند که تبیین‌های گروهی یکی از مهم‌ترین این فرضیه‌ها به‌شمار می‌آیند. جوزف کرول (Joseph Carroll) در زمره‌ی ارائه‌کنندگان برخی از این فرضیه‌هاست. به‌زعم کرول سرکوب کردن روحیه‌ی رقابت‌جو یا خودداری از برتری‌طلبی در اعضاء یک گروه اجتماعی سبب افزایش همبستگی می‌شود و از نظر روانی به بالا بردن روحیه‌ی همکاری می‌انجامد. پرسش اساسی وی این است که آیا شخصیت اصلی و شخصیت‌های مثبت فرعی داستان‌ها بازنمایی‌کننده‌ی روحیه‌ی همکاری‌اند و شخصیت منفی انعکاس‌دهنده‌ی رفتار سلطه‌جو و برتری‌طلب؟ کرول در صدد پاسخ به این پرسش به مطالعه‌ی عمیق شخصیت‌های برخی رمان‌های معروف پرداخته است. نتیجه‌ی آن می‌گیرد آن است که صفات و رفتارهای قهرمان‌ها و ضدقهرمان‌هایی که در ساختار روایت‌های قرن نوزدهم انگلیس بازنمایی شده‌اند ما را متقاعد می‌کنند که به این پرسش پاسخ مثبت دهیم. می‌دانیم انسان‌های موجود در جوامع شکارچی-دانه-چین همواره به رفتارهای تساوی‌طلبانه تمایل داشته‌اند و در این جوامع رفتارهای سلطه-جویانه و سرکوب‌گرانه در افرادی که به‌دنبال موقعیت‌های اجتماعی بالاتر هستند مذمت می‌شدند. به نظر کرول اگر می‌پذیریم که سرکوب سلطه‌جویی و ممانعت از برتری‌طلبی در جوامع شکارچی-دانه‌چین کارکرد سازش‌دهنده داشته است و همچنین اگر می‌پذیریم چنین تمایلی در میان قهرمانان داستان‌های مورد مطالعه مشاهده می‌شود قاعدتاً باید نتیجه گرفت که ادبیات از نظر اجتماعی دارای کارکرد سازش‌دهنده است (Carroll, 2011: 152).

اما در برابر چنین ادعایی می‌توان به این واقعیت نیز اشاره کرد که در نقطه‌ی مقابل، روایت‌های ادبی می‌توانند بسیاری از اطلاعات گمراه‌کننده را نیز در اختیار ما قرار دهند؛ نفرت در روح ما تزریق کنند؛ عواملی را به‌عنوان فساد و تباهی موجود در جهان به ما معرفی کنند که در حقیقت عامل فساد و تباهی نیستند و برعکس عوامل فساد و تباهی واقعی را بسیار عادی و بی‌خطر جلوه دهند؛ به ترویج خشونت پردازند و قوانین غیراخلاقی مورد نظر خود را اخلاقی جلوه دهند. حتی زمانی که این معلومات گمراه‌کننده نباشند و برای انسان مفید واقع شوند باید این نکته را در نظر داشته باشیم که بخش بزرگی از اطلاعاتی که ادبیات در اختیارمان می‌گذارد و در خزانه‌ی ذهن انبار می‌شود، به دور از واقعیت است (Davies, 2016: 141). البته نظریه‌پردازان تکاملی تمایزی میان آثار ادبی مستند و خیالی قائل نیستند: چه افسانه‌های ملل باشند و چه اسطوره‌پردازی. چیزی که اهمیت دارد

این است که روایت‌های خیالی و واقعی، با درک و کشف افکار دیگران ارتباط دارند. ادبیات با شبیه‌سازی واقعیت در نمونه‌های زیباشناسانه و عاطفی درک والاتری از شرایط و موقعیت‌ها اجتماعی که منجر به خلق آثار ادبی شده‌اند به انسان می‌دهد و افزون بر آن طرح‌هایی برای کنشگری در جامعه و تعامل با افراد آن نیز ارائه می‌کند.

علاوه بر قرائت‌های سنتی که از تکامل گروه دیده می‌شود و فرضیه‌ی کرول به‌عنوان نمونه‌ای از آن‌ها معرفی شد، رویکردهای دیگری نیز وجود دارند که به‌هنگام سخن از تکامل گروه از تکامل فرهنگ نیز می‌گویند. این دسته از تکامل‌گرایان به جای تمرکز بر ویژگی‌ها و تمایلات ارثی انسان، انتقال ژن‌ها و تکامل ژنتیکی به تکامل فرهنگی توجه دارند. ادبیات در فرآیند تکامل فرهنگی، انسجام میان‌گروهی را افزایش می‌دهد. انسجام میان‌گروهی همان‌گونه که از نامش برمی‌آید برای بقاء و تولیدمثل تک تک افراد اهمیت کمتری قائل است اما بقاء گروه را هدف قرار می‌دهد. توارث فرهنگی، که از جمله از طریق تداوم سنت‌های ادبی رخ می‌دهد، گاه حتی جایگزین توارث ژنتیکی می‌شود (Davies, 2016: 142). به این ترتیب با این‌که بسیاری از متفکران تکاملی بیشتر بر نقش‌های فردی ادبیات از راه تقویت و تثبیت اسطوره‌ها، اعمال، عادات و ارزش‌ها تأکید دارند اما برخی از طرفداران رویکردهای تکامل فرهنگی با اذعان به این واقعیت که ادبیات موجب اتحاد و همبستگی افراد جامعه و استحکام جوامع می‌شود، از مسیر سنتی نظریه‌ی انتخاب طبیعی که رویکردی فردگرایانه دارد فاصله می‌گیرند.

۳.۲ ادبیات به مثابه ابزاری در انتخاب جنسی

نکته‌ی دیگری که برخی متفکران تکامل‌گرا به آن اشاره دارند این است که ادبیات عرصه‌ی نوعی نمایش جنسیتی برای نویسنده و خالق اثر است. دنیس داتن و کنت آر. میلر (Kenneth R. Miller) بر نیروی اغواکننده و برانگیزاننده‌ی متون ادبی و قابلیت آن به‌عنوان عرصه‌ای برای ظهور هوش و ذکاوت، طنز و بذله‌گویی، تخیل و تصور و خلاقیت و سرزندگی اشاره می‌کنند که در آن نویسندگان برتری خود را در مهارت‌های زبانی، گستره‌ی واژگان و امکاناتی که از طریق آن در زندگی انسان فراهم می‌آید، نمایش می‌دهند (علیزاده، صمدی: 184: ۱۳۹۷). در نقد چنین نگرشی به ادبیات می‌توان گفت تلاش برای خلق آثار ادبی به ندرت برای انتخاب جفت صورت می‌گیرد. آفرینش ادبی و مطالعه‌ی ادبیات اغلب امری شخصی است که در خلوت فرد و نه در حضور جمع و نه به‌منظور جلب جفت

صورت می‌پذیرد. زیست‌شناسان میان بقاء فرد و بقاء تبار تمایز قائل می‌شوند. گاهی این دو همسو نیستند. در اشکالی از انتخاب جنسی هدف نهایی بقاء تبار است و نه بقاء ارگانسیم. مثلاً در دسته‌ای از عنکبوت‌ها، عنکبوت نر بقاء خود را فدای انتقال ژن‌هایش به نسل بعد می‌کند و پس از جفت‌گیری طعمه‌ی جفت‌ماده‌ی خود می‌شود. اما با این عمل بقاء تبار را یاری می‌دهد. پرداختن به ادبیات از سنخ کار عنکبوت نر نیست، بنابراین به این معنا هدف انتخاب جنسی نیست. شاید داستان‌سرایان در زمان نیاکان ما در میان جمعی که به دور آتش حلقه می‌زدند، جایگاه ویژه‌ای می‌یافتند و در انتخاب همسر از آن بهره می‌بردند ولی امروزه چنین موقعیتی برای قصه‌گویی رودررو بیشتر در رابطه‌ی میان مادر و فرزند یا روابط کودکان پیش می‌آید تا در جریان جفت‌یابی. این بدین معنی نیست که داستان‌سرایی‌های مردان برای جلب توجه و رضایت زنان را نادیده می‌گیریم اما بسیاری از رفتارهای جایگزین را هم می‌توان ذکر کرد که به همین شکل در راه جلب توجه جنس مخالف کاربرد دارند. شاید بتوانیم نقش تکاملی ادبیات را در کسب برتری و پیروزی در رقابت‌های اجتماعی و فراهم آوردن و بالا بردن شأن اجتماعی برای داستان‌سرایان در نظر بگیریم. نقش انتخاب جنسی را می‌توان در جوامع کنونی به انتخاب فرد توسط همه‌ی افراد جامعه، هم-جنس و غیر هم‌جنس تسری داد. انسان موجودی بسیار اجتماعی است و اعتباری که ادبیات به انسان می‌بخشد در کمیت و کیفیت توجه دیگران به انسان مؤثر است و سبب بهسازی موقعیت‌های اجتماعی و پیشرفت انسان می‌شود. پس ادبیات باعث سازگاری اجتماعی و کمک به ساخت هویتی اجتماعی برای انسان می‌شود که در انتخاب جنسی تأثیر دارند.

۴.۲ ادبیات به عنوان محصول فرعی و بدون کارکرد

هنگامی که از سازش‌دهنده بودن ادبیات سخن می‌گوییم ادبیات مکتوب تنها بخش کوچکی از آنچه را که در نظر داریم تشکیل می‌دهد. از اختراع خط حدود ۵۰۰۰ سال می‌گذرد و آن شکل از روایت‌های ادبی که در سازش انسان مؤثر واقع شده‌اند بیشتر ادبیات شفاهی، اشعار، نمایشنامه‌ها و افسانه‌هایی هستند که از زمان نیاکان ما سینه به سینه نقل شده‌اند؛ از این‌روست که به زعم برخی متفکران این حوزه از جمله استیون پینکر (Steven Pinker) دوره‌ی سازش‌دهنده بودن ادبیات به پایان رسیده است و تنها اشتیاقی به آن مانند میل به قند و چربی در انسان به یادگار مانده است. نگاه پینکر به ادبیات و هنرها از منظر یافته‌های

روانشناسی تکاملی است و بر همین اساس به طرح پرسش درباره‌ی کارکرد سازگاری دهنده‌ی ادبیات می‌پردازد. وی دو کارکرد عمده برای ادبیات در نظر می‌گیرد: آموزشی و تفریحی، و ادبیات را در عین مفید بودن مطبوع می‌داند. به عقیده‌ی پینکر جنبه‌ی آگاهی دهنده‌ی ادبیات سازگاری دهنده به‌شمار می‌آید و جنبه‌ی لذتبخش بودن آن خیر. تمایل امروز ما به ادبیات، مانند میل به قند و چربی از دورانی باقی مانده است که با کمبود این مواد مواجه بودیم و برای بقاء و تولید مثل به آن‌ها نیاز داشتیم و اکنون به‌رغم اینکه چنین اشتیاقی فایده‌ی گذشته را ندارد و در جهان امروزه سازش دهنده نیست و حتی به چاقی گسترده در جوامع صنعتی انجامیده است، کماکان میل به آن‌ها در انسان باقی مانده است. از منظر پینکر ادبیات نیز زمانی سازش دهنده و کارآمد بوده است اما امروزه چنین نیست ولی همچنان میل به آن در انسان باقی مانده است. ادبیات و هنرها مانند وعده‌ی غذایی هستند که به‌منظور تحریک نقاط خاصی از مغز و خشنود ساختن روان انسان آماده شده‌اند و لذتی کم و بیش سهل‌الوصول و بی‌دردسر را برای مغز فراهم می‌سازند و تأثیری مشابه الکل، مواد مخدر یا یک دسر چرب و شیرین دارند. دلیل لذت بردن ما از ادبیات نیز بر اساس یافته‌های روان‌شناسی تکاملی مدارهای ذهنی ماست که در فرآیند تکامل به نحوی شکل گرفته‌اند که یک متن ادبی می‌تواند دسته‌ای از احساسات خوشایندی که هرگز در طبیعت یک‌جا در اختیار انسان قرار نمی‌گیرند را به میزان فراوان به پایانه‌های لذت ذهن ما منتقل سازد. چنانکه استیون پینکر می‌گوید: «چه چیزی در بذل توجه و اهمیت دادن به وقایعی که هرگز اتفاق نیافتاده‌اند سازگاری دهنده است؟ شاید امروزه دیگر ادبیات چنین کارکردی نداشته باشد؛ کارکردی که در آغاز داشته است.» (Pinker, 2007: 174) اما نمی‌توان منکر شد که ادبیات و هنرها موجد لذتی حقیقی در انسان هستند و غوطه‌ور شدن در جهان هنر و ادب آنچنان خوشایند است که می‌تواند دلیل اصلی تمایل انسان به آن‌ها باشد. دور از انتظار نیست که انسان بخواهد با ادبیات و محصولات وابسته به آن از قبیل سینما و تئاتر وقت بگذراند.

ادبیات داستانی دستکم تا اندازه‌ای با لذت درآمیخته است؛ استعاره‌های تخیلی یا همان همکاری توأمان زبان و تخیل به مثابه ابزارهایی برای نمایاندن جهان مجازی هستند، جهانی که مخاطب در آن توهمات خوشایندی مانند کشف قلمروهای ناشناخته، غلبه بر دشمنان، همنشینی با دیگر انسان‌ها و جذب جنس مخالف را واقعیت می‌پندارد.

(Pinker, 2007: 171)

در پایان بخش قبل که از انتخاب جنسی سخن رفت، به شأن اجتماعی افراد نیز اشاره شد. شاید بتوان تلاش برای بالا بردن شأن اجتماعی را از محصولات فرعی انتخاب جنسی دانست که از سطح جنس مقابل و رده‌های سنی خاص فراتر رفته و شامل همه‌ی افراد جامعه می‌شود. به‌عنوان نمونه ممکن است آراستگی افراد در بدو امر برای جذب جنس مقابل صورت گرفته باشد اما این خصیصه می‌تواند برای جلب نظر تمامی افراد جامعه در جهت ارتقاء شأن اجتماعی نیز مؤثر واقع شود.

۳. نگاه شناختی به ادبیات

متفکران شناخت‌گرا در مطالعات ادبی عموماً به نقش استعاره‌ها می‌پردازند. با توجه به جایگاه استعاره‌ها در شناخت انسان و حضور قابل توجه آن‌ها در عرصه‌ی ادبیات، نقدهای ادبی شناختی اغلب به استعاره‌های موجود در آثار ادبی می‌پردازند. لیکاف و جانسون در کتاب استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم تصریح می‌کنند که ذهن سازگاری‌یافته‌ی انسان، محل استقرار استعاره‌هاست و تمامی نظام مفهومی ذهن انسان از تجربیات جسمانی حاصل می‌شود. همچنین نظام مفهومی معمول ما که به‌واسطه‌ی آن می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم، اساساً از ماهیتی استعاری برخوردار است. نزد لیکاف و جانسون تمامی صورت‌های شناختی بر تجربه استوارند و تجربه نیز بر ترکیب ژن‌ها و اثرات متقابل آن‌ها با محیط فیزیکی و اجتماعی. به بیان دیگر نظام مفاهیم و ساختار معنایی ذهن ما از طریق بدن شکل می‌گیرد و گویی توانایی درک تجربه از طریق استعاره نوعی حس است مانند دیدن، لمس کردن یا شنیدن. حسی که درک و تجربه‌ی جهان پیرامون را برای ما فراهم می‌کند (لیکاف؛ جانسون، ۲۶: ۱۳۹۶).

در حوزه‌ی ادبیات تکاملی دغدغه‌ی منتقدان ادبی، همچون جوزف کرول، پرداختن به شخصیت‌های حاضر در روایت‌ها و ارائه‌ی دلایل‌هایی برای هم‌ذات‌پنداری مخاطب با آن‌هاست. هر دو رویکرد شناختی و تکاملی از مفهوم سرشت انسان بهره می‌گیرند اما رویکرد شناخت‌گرایان به سرشت انسان جزئی‌نگران‌تر است. علاوه بر رویکردهای تکاملی ذکر شده، در دهه‌های اخیر زیست‌شناسی تکاملی پیوند نزدیکی با زیست‌شناسی رشد یا تکوین یافته است که گاه به زیست‌شناسی تکاملی-تکوینی یا به‌طور خلاصه تکا-تکو شناخته می‌شود. مستقل از این مباحث رویکرد مشابهی در علوم شناختی نیز شکل گرفته است. اگر در زیست‌شناسی در پی برپایی مدل‌هایی بودند که مرز میان تکامل و تکوین را مبهم می‌

ساخت، تأکید علوم شناختی بر کم‌رنگ کردن مرز میان ذهن و بدن از یک‌سو و بدن و محیط زیست از سوی دیگر است. چنین رویکردهایی امکان بررسی جهانشمول‌های انسانی از جمله ادبیات را از منظری نوین فراهم ساخته است. هرچند تاکنون اندیشمندی مستقیماً بر اساس نگاه‌های جدید شناختی-تکاملی، از جمله نظریه‌ی ذهن بدنمند، ادبیات را تحلیل نکرده است اما از منظر نگارندگان این امکان وجود دارد. در سطور زیر تنها به معرفی خطوط کلی چنین تبیین‌های خواهیم پرداخت.

۴. ادبیات از منظر نظریه‌ی ذهن گسترش یافته و زیست‌شناسی تکا-تکو

در دهه‌های اخیر نظریه‌ی تکامل زیستی از یک‌سو و علوم شناختی از سوی دیگر شاهد سربرآوردن رویکردهای جدیدی بوده‌اند که افق‌های تازه‌ای را برای مطالعه‌ی انسان و فرهنگ او به طور عام، و تکامل ادبیات به طور خاص، گشوده‌اند. تاکنون صاحب‌نظرانی که در حیطه‌ی ادبیات تکاملی نظریه‌پردازی کرده‌اند به نظریه‌تکامل در شکل سنتی آن و به ویژه به روان‌شناسی تکاملی توجه داشته‌اند. استفن دیویس (Stephen Davies) در زمره‌ی زیبایی‌شناسان تکاملی است که در مقاله‌ی اخیر خود سایر زیبایی‌شناسان تکاملی را به آشنایی با رویکردهای جدید تکاملی و شناختی دعوت می‌کند هرچند به نحوی ایجابی خود به اشاره‌هایی بسنده می‌کند. در این بخش به قابلیت‌هایی که دو رویکرد نوظهور، اولی در حیطه‌ی علوم شناختی و دیگری در حیطه‌ی نظریه‌ی تکامل، برای مطالعه‌ی تکامل ادبیات ایجاد می‌کنند اشاره خواهیم کرد.

نظریه‌ی نخست نظریه‌ی ذهن گسترش‌یافته است که توسط چالمرز (David Chalmers) و کلارک (Andy Clark) مطرح شد و این دعوی را دارد که مرز قاطع و صریحی میان بیرون و درون ذهن وجود ندارد. دسته‌ای حتی فراتر می‌روند و عقیده دارند نه تنها مغز، بلکه بدن نیز مرز میان ذهن و جهان پیرامون نیست (Chalmers, Clark, 1998: 11). این دسته از دانشمندان علوم شناختی که بسیار متأثر از زیست‌شناسی تکاملی‌اند در تاریخچه‌ی نظر خود از فیلسوفانی مانند دیویی (John Dewey)، هایدیگر (Martin Heidegger) و مرلوپونتی (Maurice Merleau-Ponty) بسیار یاد می‌کنند. شاید با رجوع و اشاره‌ای کوتاه به اندیشه‌ی هایدگر و تبیین رابطه‌ی میان دازاین و عالم دازاین از نگاه وی بتوان قدری این منظر را روشن تر ساخت. مطابق نظر هایدیگر وجود در عالم مطرح است دازاین تا هنگامی که دازاین است نمی‌تواند از عالم خود جدا باشد. عالم از دازاین قابل انفکاک نیست و از

اصطلاح "در-جهان-هستن" پدیده‌ای وحدانی مورد نظر است (هایدگر، ۷۲: ۱۳۸۹). بر همین اساس، این که چه چیزی خارج از آگاهی ما و ورای آگاهی ما قرار دارد از منظر هایدگر نادرست می‌نماید. جهان به معنای مجموعه‌ای از اشیاء از قبل موجود نیست که توسط ذهن بررسی و مطالعه شود، بلکه مجموعه‌ای است که ما در ارتباط با آن هستیم.

در نظریه‌ی دوم که از ابتدای قرن بیست و یکم گسترش روزافزونی یافت نقش فرآیندهای رشد در موجودات زنده مورد توجه زیست‌شناسان تکاملی قرار گرفت و به مرور شاخه‌ای با نام زیست‌شناسی تکا-تکو شکل گرفت. این شاخه که به بررسی شباهت میان ویژگی‌های زیست‌شناختی که ناشی از اشتراک نیایی است می‌پردازد به ایجاد شاخه‌ی تکا-تکو در روان‌شناسی نیز منجر شد. مطابق با این دیدگاه فرآیندهای تکاملی به‌ویژه انتخاب طبیعی به‌جای آن که صرفاً خصیصه‌های ساختاری موجودات زنده را هدف انتخاب قرار دهند، گاه راهبردهای رشد رقیب را هدف قرار می‌دهند. به‌عنوان نمونه دو راهبرد اصلی در فرزندآوری مشاهده می‌شود. مطابق با راهبرد نخست که در جوامع فقیرتر شایع است تعداد بیشتری فرزند در خانواده به دنیا می‌آیند تا دست‌کم برخی از آن‌ها بخت موفقیت در جامعه را بیابند. در راهبرد جایگزین که عمدتاً در جوامع برخوردار مشاهده می‌شود تعداد فرزندان کمتری با مراقبت‌های سطح بالاتری پرورش داده می‌شوند.

توجه همزمان به این دو نظریه می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در مطالعه‌ی ادبیات بگشاید. نظریه‌ی نخست، یعنی نظریه‌ی ذهن گسترش‌یافته، رابطه‌ی وثیقی میان ذهن و جهان پیرامون برقرار می‌کند و نظریه‌ی دوم اهمیت این رابطه را در دوران رشد کودک پررنگ‌تر می‌سازد. شاید بتوان گفت ادبیات یکی از بااهمیت‌ترین منابع محیط پیرامون در دوران کودکی است که ذهنیت کودک را شکل می‌دهد. به دلیل دوران کودکی نسبتاً طولانی در انسان، کودک زمان زیادی دارد تا مهارت‌های اجتماعی خود را بهبود بخشد. رشد و پرورش در فضایی که به طور حیرت‌آوری پیچیده است و ساختاری دارد متشکل از خویشاوندان نسبی و سببی دور و نزدیک، سلسله مراتبی از جایگاه‌ها، و روابط درون و برون گروهی. دو ویژگی منحصربه‌فرد انسان یعنی دارا بودن زبان و نظریه‌ی ذهن، ابزارهایی هستند برای توانایی انسان در آموختن این روابط اجتماعی. مطابق نظریه‌ی ذهن ما قادریم دیگر انسانها را نیز مانند خود واجد ذهن و محتویات آن از جمله باورها، عاطفه‌ها، انگیزه‌ها و اهداف بدانیم. زبان نیز امکان به اشتراک گذاشتن این باورها، عاطفه‌ها، انگیزه‌ها و اهداف را فراهم می‌کند.

دو راهبرد فرزند آوری در قبل اشاره شد. یکی داشتن تعداد زیادتر فرزندان به همراه پرورش و مراقبت کمتر و دیگری داشتن فرزندان کمتر به همراه پرورش و مراقبت بیشتر. در هردو راهبرد کودکان از طریق روایت‌هایی به فهم جهان پیرامون و کنشگری با آن می-پردازند و چهارچوب‌های ذهنی خود را گسترش می‌دهند. داستان‌ها در شکل‌دهی به ساختار ذهنی کودکان نقش اساسی دارند. ادبیاتی که کودکان در راهبردهای یادشده با آن‌ها مواجه می‌شوند تفاوت‌های معناداری دارند. در جوامع سنتی تر که میانگین تعداد فرزندان خانواده بیش از جوامع مدرن است داستان‌های مردمی که اغلب بی‌کم و کاست عیناً نقل می‌شوند نقشی کلیدی دارند و عموماً جامعه هیچ‌گونه تخطی از خط سیر همیشگی داستان را بر نمی‌تابد. در حالی که در جوامع مدرن تنوع داستان‌ها بالاتر می‌رود و حتی گاه به کودکان مخاطب داستان اجازه داده می‌شود خود نقش راوی را نیز به‌عهده گیرند. به عنوان نمونه، افزوده شدن تکنولوژی‌های جدید انواع جدیدی از روایت‌گری‌ها را نیز با خود به همراه آورده است. نمونه‌ی آن جوامعی است که در آن برنامه‌های کامپیوتری این امکان را فراهم می‌سازند تا کودک خود علاوه بر مخاطب داستان در نقش نویسنده ظاهر شود و داستان را به سلیقه‌ی خود به پایان رساند. به نظر می‌رسد اگر چنین فن آوری‌هایی در دسترس اکثر کودکان جامعه باشد، تفاوت فاحشی با جوامع سنتی تر را شاهد خواهیم بود. به عنوان شاهدی بر این دعوی می‌توانیم از نظریه‌های یاد شده در این بخش بهره گیریم.

انسان، همانند بسیاری از دیگر موجودات زنده از جمله سگ آبی، منفعلانه در انتظار انتخاب شدن توسط محیط نمی‌ماند. همانگونه که سگ آبی در نبود سد آبی، برای زادآوری خود اقدام به ساخت سد می‌کند، انسان نیز محیط زیست را مطابق نیازهای خود تغییر می-دهد. در جوامع سنتی تر با وجود تواتر بالای نقل روایت‌های عامیانه‌ی مردمی الگوهای روایتی مشابه برای کودکان جامعه گرایش‌های برساختی مشابهی را به بار خواهند آورد. در چنین جوامعی انتظار می‌رود دسته‌ی مشخص و محدودی از هنجارهای اجتماعی در جامعه ریشه دوانند و در طول زمان نیز باقی‌مانند. فایده‌ی بزرگ این سنخ از جوامع پیوند محکم‌تر میان نسل‌هاست. روایت‌ها می‌توانند فضایل مطرح شده در داستان‌ها را به نحوی پایدار طی زمان تداوم بخشند و بنابراین گفتگوی میان نسلی به نحوی کارآمدتر رخ می‌دهد. اما همین ثبات می‌تواند به ناکارآمدی‌هایی بیانجامد. در جهانی که از یک سو به شدت در حال تغییر است و از سوی دیگر روابط میان فرهنگی رو به گسترش است ثبات می‌تواند تأثیری منفی دربرداشته باشد. شاید به همین علت بوده است که در جوامع مدرن اشکال

جدیدی از روایت‌گری سربرآورده و رو به گسترش‌اند. در جوامع سنتی‌تر یکسانی داستان‌ها و یکسانی نحوه‌ی روایت آن‌ها مشابهت در رفتارهای انسان را موجب می‌شوند. در جوامع مدرن نه تنها داستان‌ها متنوع شده‌اند بلکه نحوه‌ی روایت‌گری نیز متنوع شده است. به عنوان نمونه ابتدا کتاب‌ها، سپس رادیو و بعد تلویزیون نقش راوی را برای کودکان برعهده گرفتند و اکنون نیز رایانه‌ها در اشکال مختلف خود این امکان را فراهم کرده‌اند که کودک با خلاقیت خود داستان را به انتها برساند و سرنوشت قهرمانان داستان را رقم زند. نکته‌ی قابل توجه آن است که این تنوع در روایت‌گری خود در حال گسترش در تمامی نقاط جهان است و مشابهت در روایت‌گری‌های جدید به سان شباهت در روایت‌های سنتی و نحوه‌ی روایت‌گری سنتی می‌تواند به برساخته شدن الگوهای اجتماعی مشترک بیانجامد. در روایت‌گری‌های سنتی برای کودکان، ادبیات تنها در نقش‌های محافظه‌کارانه در جهت ابقاء و تثبیت هنجارهای جامعه گام برمی‌دارد. اعضای جامعه‌های سنتی داستان را همان‌سان که برای خودشان در دوران کودکی روایت شده بود برای فرزندان خود نقل می‌کردند و هیچ تغییری در چهارچوب و نحوه‌ی روایت داستان‌های شناخته و به رسمیت شمرده شده، پذیرفته نبود. در روایت‌گری‌های کنونی در برخی جوامع، نخست آنکه بسیاری از داستان‌ها به روز می‌شوند تا هنجارهای جدیدی را در جامعه ابقاء کنند و دوم آنکه حتی کودکان خود نقش راوی و آفریننده‌ی آثار را بازی می‌کنند و مجاز به دگرگون کردن خط سیر روایت‌ها هستند. به عنوان نمونه می‌توانیم به ویراست‌های جدیدتر داستان مردمی سیندرلا اشاره کنیم که برخلاف روایت‌های سنتی به کودکان می‌آموزند زشتی و زیبایی ظاهری گواه و شناسه‌ای برای خوبی و بدی اخلاقی و ذهنی انسان‌ها نیست. شخصیت‌پردازی ناخواهری‌های سیندرلا در روایت‌های امروزی به گونه‌ایست که کودکان با ایشان همذات‌پنداری و همدلی بیشتری نشان می‌دهند (Pinker, 2011: 41). کودکانی که به نحوی مستمر با این سنخ از روایت‌گری‌ها رشد کنند افرادی منعطف و آسان‌گیرتر خواهند بود و در بازه‌های زمانی چند نسل می‌توان انتظار داشت که گرایش‌های انسان‌دوستانه در قالب روایت‌گری‌های جدید ترویج یابند. در نقطه‌ی مقابل باید به خطرات داستان‌هایی که به ترویج خشونت می‌پردازند نیز اشاره کرد. بسیاری از بازی‌های کامپیوتری که کودک در نقش راوی ظاهر می‌شود و می‌تواند سرنوشت شخصیت‌های داستان را تعیین کند، خشونت‌آمیزند. در بسیاری از این داستان‌ها کودک با به‌کارگیری تنبیه، زدو خورد، سوانح و قتل سرنوشت قهرمانان داستان را با سنگدلی تعیین می‌کند. چنین امری می‌تواند حساسیت به خشونت را در جامعه کاهش دهد

و انجام برخی رفتارهای خشونت‌آمیز را به هنجارهای نسل‌های آینده تبدیل کند. تغییر در روایتگری به تغییر در هنجارهای جوامع می‌انجامد.

۵. نتیجه‌گیری

خلاصه آنکه روایت‌گری و ادبیات نقشی بسیار بیش از سرگرمی را در فرآیند تکامل انسان بازی کرده‌اند و در ادامه‌ی تکامل انسان نقش آنها بسیار پررنگ‌تر نیز شده است. روایت‌گری هم در جهت ابقاء هنجارهای اجتماعی میان نسل‌ها نقش بازی می‌کند و هم در ایجاد هنجارهای جدید متناسب با تغییرات جهانی. هرچند ممکن است تبیین‌های سستی حیطه‌ی تکامل زیستی به‌تنهایی در تعیین نقشی برای ادبیات در جوامع انسانی از گذشته تا حال، کاملاً توفیقی نیافته باشند اما تلفیق آن‌ها با هم درک بهتری را از این پدیده‌ی پیچیده فراهم می‌آورد. ادبیات احتمالاً هم سازگاری در سطح فرد است، هم در سطح گروه، هم توسط انتخاب طبیعی ماندگار شده است و هم به‌واسطه‌ی انتخاب جنسی. به‌علاوه و جوهی از ادبیات نیز محصول فرعی سایر سازگاری‌ها هستند. نقش ادبیات پیچیده‌تر از آن است که یک الگوی تبیینی منفرد قادر به تعیین آن باشد. همچنین در سال‌های اخیر رویکردهای نوینی در حیطه‌ی تکامل زیستی بروز یافته‌اند که می‌توانند در تبیین ادبیات نقش بازی کنند. در این مقاله تنها در صدد برآمدیم به‌عنوان نمونه ظرفیت‌های مدل‌های جدید تکاملی را نیز نشان دهیم.

پی‌نوشت

۱. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در فیلم‌نامه‌هایی مشاهده کرد که مورد انتقاد قرار می‌گیرند و منتقدان در نقدهای خود به چنین ضعف‌هایی می‌تازند.

کتاب‌نامه

مایر، ارنست، (۱۳۸۸)، چه چیزی زیست‌شناسی را بی‌همتا می‌سازد؟، ترجمه‌ی کاوه فیض‌اللهی، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی.

گاتشال، جانانان، (۱۳۹۵)، حیوان قصه‌گو، ترجمه‌ی عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.

هایدگر، مارتین، (۱۳۹۵)، هستی و زمان، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

رده‌بندی پژوهش‌های تکاملی درباره ادبیات و معرفی رویکردی ... ۱۲۷

علیزاده، روجا؛ صمدی، هادی، (بهار و تابستان ۱۳۹۷)، اهمیت اصالت اثر هنری از منظر مخاطب در زیباشناسی تکاملی دنیس داتن، مجله شناخت (۲۲ صفحه - از ۱۷۸ تا ۲۰۸).

لیکاف، جرج؛ جانسون، مارک، (۱۳۹۸)، استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم، ترجمه‌ی جهان‌شاه میرزاییگی، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه.

- Boyd, Brian (2018), *The Routledge Handbook of Evolution and Philosophy*, (ed.) Richard Joyce, New York and London: Routledge.
- Carroll, Joseph, (2004), *Literary Darwinism: Evolution, Human Nature and Literature*. New York and London: Routledge.
- Carroll, Joseph, (2011), *Reading Human Nature: Literary Darwinism in Theory and Practice*. Albany: Suny Press, State University of New York Press.
- Darwin, Charles, (1981), *The Descent of Man, and selection in relation to sex*, (ed.) John Tyler Bonner and Robert M. May. 2 vols. Inl. 1871; Princeton: Princeton UP.
- Davies, Stephen, (2016), "Evolutionary Approaches to Literature", *The Routledge Companion to Philosophy of Literature*, (ed.) Noel Carroll and John Gibson, New York and London: Routledge.
- Kaufman, Whitley R., (2016), *Human Nature and the Limits of Darwinism*, Palgrave Macmillan.
- Kroon, Fred, Voltolini, Alberto, (2019), "Fiction", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Stanford: Center for the Study of Language and Information.
- Mathen, Mohan, (2013), "Art and Evolution", *The Routledge Companion to Aesthetics*, (ed.) Berys Gaut and Dominic Melver Lopes, New York and London: Routledge.
- Pinker, Steven, (2007), *The Blank State: The Modern Denial of Human Nature*, New York: Viking.
- Pinker, Steven, (2011), *The Better Angels of Our Nature: Why Violence Has Declined*, New York: Viking.
- Sosis, Richard, (2009), "The Adaptationist-Byproduct Debate on the Evolution of Religion: Five Misunderstandings of the Adaptationist Program", *Journal of Cognition and Culture* 9 (315-332).